

محمد جواد شریعت

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی

## انتقاد کتاب

تفسیر قرآن مجید

نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج

به تصحیح دکتر جلال متینی

از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

در دومجلد فرهنگستان

این تفسیر شریف در دومجلد در سال ۱۳۴۹ از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است و انتشار آن را می توان یکی از موفقیت های بزرگ بنیاد فرهنگ ایران دانست.

از بهار سال ۱۳۵۲ به بعد ، این بنده مشغول بررسی تفسیر بوده است ، زیرا قصد دارد برای این کتاب فرهنگ بسامدی تهیه کند (که اکنون آن را به نیمه رسانیده است) و قبل از هر چیز مقدمه آن را مطالعه کرده و در ضمن مطالعه در

حاشیه صفحات کتاب مطالبی یادداشت کرد ، که اکنون آن مطالب را به نظر خوانندگان گرامی می‌رساند. بدیهی است این اظهارنظرها همه راجع به مقدمه صدویست صفحه‌ای کتاب است که مصحح محترم آن را نگاشته‌اند، و اصولاً بحث درباره خود تفسیر و طرز تصحیح آن مجال دیگری می‌خواهد که انشاءالله در مقدمه فرهنگ بسامدی این کتاب عنوان خواهد شد.

صفحه سی و چهار ، سطر ۱۲ . دربخش جمع بستن کلمات عربی با « - ان » : ۱- مسلمان کلمه عربی نیست و به این شکل در عربی بکار نمی‌رود و نمی‌توان مسلمان را جمع کلمه عربی با نشانه جمع فارسی دانست . ۲ + جهودان نیز چنین است و آنکه در عربی بکار می‌رود جهود است نه جهود . ۳- جفت کلمه فارسی است نه عربی و معرب آن هم ، همان جفت میشود (رجوع شود به برهان قاطع تصحیح مرحوم استاد معین ، حاشیه صفحه ۵۷۷ جلد دوم ، با ذکر ریشه‌های اوستایی و پهلوی و ... آن) ۴- کافر نعمت يك ترکیب فارسی است و نمی‌توان آن را عربی حساب کرد .

صفحه سی و پنج ، سطر ۲۸ : دربخش جمع بستن کلمات فارسی با عربی منسوب ، با « - ان » : کلمه «فلانی» را اگرچه بعضی منسوب به فلان میدانند ولی درست نیست ، بلکه یاء آن نوعی یاء تعریف است. مثلاً اگر در جمله‌ای آن را بکار ببرید مقصود آنست که مخاطب شما او را میشناسد (اگرچه در قدیم به این نحو کمتر بکار میرفته است) ولی در هر حال «فلانی» صفت نسبی نیست. یاء «حاجی» نیز یاء زائد باید حساب شود و باشك و تردید میتوان آن را یاء نسبت دانست . یاء «گذری» و «سوگندی» نیز یاء فاعلی است نه یاء نسبی (مانند یاء جنگی) یعنی گذرنده و سوگند خورنده .

صفحه سی و شش ، دربخش جمع کس با « ان » : طبق مثالهاییکه ذکر

کرده‌اند، اولاً کسان در این کتاب همه‌جا با «آن» اسم اشاره یا صفت اشاره می‌آید. ثانیاً: اگر کسان به‌تنهایی بیاید به معنی خویشاوندان بکار می‌رود یا اطرافیان نه به معنی اصلی خود. مثالها چنین هستند:

تا اندر بعضی خبرها چنانست که آنکسان که بدعوت ابوبکر بگرویدند

(۲۴۰/۲)

و آن کسان که در کشتی بر بودند (۴۳۲/۱)

زن موسی و آنکسان که بر بودند سه روز درنگ کردند آنجای (۴۷/۱)

که ایشان کسان نجاشی بودند (۴۰۶/۱)

صفحه سی و هفت، سطر ۲۵: صورت مفرد آن (یعنی مردم) نیز به شکل

اسم جمع بسیار نه قدرت استعمال شده است، مانند: و اگر در مسجدی رود

و مردمان بسیار باشند در آن مسجد، سلام گوید چنانکه خودش نمود، و اگر مردم

اندک باشد، سلام گوید چنانکه همه شنوند یا... (۲۵۹/۱) در اینجا هم «مردم»

به شکل اسم جمع بکار نرفته است بلکه همان معنی «انسان» یا به اصطلاح امروز

«آدم» بکار رفته است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه سی و هشت، سطر اول: در مواردی که از این کلمه (یعنی مردم)،

معنی اسم جمع اراده شده باشد. عموماً به «ان» جمع بسته شده است مانند:

آنگاه مردمان دیگر سنگ اندازند. (۲۱۶/۱)

و مردمان او را دوستر از موسی داشتند (۵۲/۱)...

در اینجا هم کلمه «مردم» مفرد بوده است که جمع بسته شده، و احتیاجی

نیست که آن را جمع اسم جمع بدانیم.

همان صفحه، سطر آخر: استعمال کلمه «دو» پیش از کلمه تثنیة عربی

(که فقط يك مثال ذکر کرده‌اند):

**فاخلع نعليك** : بیرون کش از پای هر دو نعلین . (۴۸/۱)

در اینجا کلمه دو نیست که قبل از نعلین آمده ، بلکه « هردو » است که برای تأکید استعمال شده است . ضمناً این مثال را در صفحه پنجاه و دو دوباره برای ذکر همین مورد آورده اند .

صفحه چهل ، سطر دوم : افزودن یاء مصدری فارسی بر کلمات مشتق عربی : که در اینجا باز هم کلمه مسلمانی را شاهد آورده اند که همانگونه که ذکر شد این کلمه فارسی است ، در عربی به این صورت استعمال نمیشود و نمیتوان آن را در ردیف مخلوقی و کافری و ۰۰۰ قرار داد .

در صفحه چهل و چهار ، سطر بیستم . ذیل عنوان ضمائر شخصی متصل مفعولی ، پس از کلمه « تا » : مثال جالب توجهی ذکر کرده اند : « تا ت بکشند » اما افسوس که صفحه آن ذکر نشده است .

در صفحه چهل و شش ؛ سطر بیست و سوم : ذیل استعمال ضمیر زائد : این مثال را آورده اند :

و ایوب را دندانهاش سخت نیکو بود (۳۷/۲)

که در اینجا باید حرف « را » را زائد دانست

در صفحه پنجاه و سه ، ذیل بخش اسم مفعول فعل بسیط (یا فعل پیشاونددار) + فعل معین « داشتن » ، مثالهایی ذکر کرده اند که قابل توجه است و از همه این مثالها میتوان فهمید که هر جا مقصود استمرار و دوام فعل بوده است ، این نوع فعل استعمال شده . همچنانکه امروزه استمرار فعل را با فعل « داشتن » بیان میکنیم .

همین صفحه ذیل بخش اسم مفعول فعل بسیط (یا فعل پیشاونددار) +

فعل معین « کردن » ، چند نکته را باید تذکر داد .

۱- بعضی از مثالها ، از نظر مفهوم چنین حالتی را ایجاب نمیکرده است

و امروز هم اگر ما بخواهیم آن مفهوم را ذکر کنیم باید به همین صورت ادا کنیم مثل :

ایمان را اندر دل‌های شما آراسته کرده است (۲۵۲/۲)

آن دیوایشانرا آراسته کرد که از بهر دنیا را آخرت بازداشتند (۲۱۶/۲)  
 در این دو مثال نمیتوان از فعل بسیط «آراستن» ماضی نقلی (= آراسته است) یا ماضی مطلق (= آراست) ساخت و به این مفهوم‌ها بکاربرد، و مفهوم تغییر میکند. و در چنین مواقعی نمیتوان این مثالها را جزواختصاصات دستوری فرض کرد. همچنین است مثالهای زیر :

دل‌های مؤمنانرا آرامیده کند (۲۲۸/۲) (نه : بیارامد ؛ زیرا مفهوم فرق

میکند) .

ورفعنا لك ذكرك : و ما یاد کرد ترا برداشته کردیم (نه : برداشتیم ،

زیرا درست مفهوم بعکس میشود) .

و مثال بعدی که اصولاً نادرست است ، زیرا قسمت اول فعلی که تصور

کرده اند فعل مرکب است ، صفت کلمه قبلی است : که اونخت کسی

بود که خشت پخته کرد (۳۹۹/۱) که در اینجا «پخته» صفت است برای خشت

و کلمه خشت مکسورالآخر تلفظ می شود .

بهر حال مفهوم «گشادن» با «گشاده کردن» و «فرمودن» با «فرموده کردن»

و «آمیختن» با «آمیخته کردن» و «آویختن» با «آویخته کردن» دقیق و متفاوت

است و هم اکنون نیز اگر بخواهیم مطلب دقیقی بنویسیم ، آنها را در دو مفهوم

متفاوت استعمال میکنیم .

همچنین است مثالهایی که در صفحه پنجاه و چهار در بخش اسم مفعول

فعل بسیط (یا فعل پیشاونددار) + فعل معین «گردانیدن» آورده شده است .

و اصولاً در این بخش و بخش قبلی برای فعل پیشاونددار نمونه‌ای ذکر نفرموده‌اند  
صفحه پنجاه و شش ، در بخش مضارع اخباری بجای مضارع التزامی ،  
این مثال آمده است :

و پذیرفت قارون که آن زن این بکند او را در سرای خویش آرد و مالی  
بسیارش بدهد و بر زنان خودش نیکو میدارد (۱/۴۱۵)

درست است که نیکومی دارد، ظاهراً شکل مضارع اخباری دارد، اما بخاطر  
استمرار در اینجا لفظ «می» استعمال شده است و تنه‌امطلبی که از نظر سبک میتوان  
در اینجا یادآوری کرد ، این است که در اینجا «می» بجای «همی» استعمال  
شده است .

صفحه پنجاه و هشت ، در بخش فعل مجهول با فعل معین « آمدن» این مثال  
آمده است :

و به درستی پیدا آمده است شما را ای مکیان (۱/۴۴۰).

که در اینجا «پیدا آمده است» فعل ماضی نقلی است از مصدر مرکب  
«پیدا آمدن» و «را» در «شما را» به معنی «برای» است . و فعل مجهول نیست  
و ترجمه «تیین» است که آن هم مجهول نیست.

در همین صفحه ذیل بخش فعل مجهول با فعل معین « شدن » این مثال  
آمده است :

ولو دخلت ... و اگر در آمده شود بر آن منافقان (۱/۵۳۳)

که در اینجا صورت ظاهر این است که در آمده شکل صفت مفعولی دارد  
و پس از آن فعل معین «شود» آمده است ، ولی «در آمدن» فعل لازم است ، نه  
متعدی و از آن مجهول ساخته نمیشود، بلکه در اینجا «در آمده» به معنی «داخل»  
یعنی اسم فاعل است و شود هم فعل ربطی است و در آمده مسند آن ، و فعل عربی  
آن هم از همین معنی حکایت میکند.

در صفحه شصت ، سطر ۱۰ چنین آمده است : صرف فعل دوم بجای استعمال آن در وجه مصدری ( که خود این عنوان مفهومی ندارد و شاید نظر ایشان چنین بوده است : صرف فعل دوم صورت وجه مصدری بجای استعمال آن به شکل مصدر یا مصدر مرخم) فقط يك شاهد آمده است : ای که نتوانستند که بگریزند از عذاب ، پیش از آنکه بدیشان رسد . (۴۴۱/۱) ( بجای : نتوانستند گریختن ، نتوانستند گریخت).

در حالیکه آمدن « که » میان این دو فعل موضوع را حل کرده است و نمی توان « نتوانستند که بگریزند » را با « نتوانستند گریختن یا نتوانستند گریخت » از نظر ساختمان مقایسه کرد زیرا « نتوانستند که گریختن ، یا نتوانستند که گریخت » اصولاً استعمال نمی شود. جمله ای که با « که » شروع شده است در حقیقت مفعول است برای « نتوانستند ».

در صفحه شصت و یک ، سطر ۱۲ ، بخش افزودن الف دعا پس از صیغه سوم شخص مفرد مضارع ، ذیل این عنوان چند مثال ذکر شده است که در آنها ظاهراً « الف » دعائی است اما در حقیقت این « الف » به معنی « نباید » ، « نباید که » ، « نکند » و « نکند که » استعمال شده است .

همین جا تذکر این نکته لازم است که این « الف » در افعال منفی می آید و اگر بجای آن یکی از مفاهیم ذکر شده ( یعنی نباید ، نباید که ... ) را بگذاریم باید اصل فعل را به صورت مثبت بیان کنیم .

این مطلب بحث مفصلی است که ناکنون در هیچ کتاب یا مقاله دستوری عنوان نشده است . و قبل از آنکه بطور اختصار از این مقوله چیزی نقل کنم ، بهتر است به شواهدی که جناب دکتر متینی در ذیل این عنوان آورده اند توجه کنیم ( البته من این شواهد را از خود متن پیدا کرده ام و ماقبل و مابعد آنها را

هم ذکر میکنم) .

مثال اول : **يا ايها الناس اي مردمان ان وعد الله حق** نوید خدای تعالی حق است، برانگیختن و شمار کردن بر شما **فلا تغرنكم الحيوة الدنيا**: پس مفریاد (=مفریاد) (یعنی: نباید بفریید، نباید که بفریید، نکند که بفریید، نکند بفریید) شمارا زندگانی این جهان و آرایش آن و فریب آن از ساختن کار این جهان **ولا يغرنكم بالله الغرور**، اگر «غین» را زبر خوانی: مفریبا (یعنی: نباید بفریید. نباید که بفریید نکند که بفریید، نکند بفریید) شمارا بر رحمت خدای تعالی و بخشایش او بر کفر شما دیو فریبنده، که خدای تعالی کافرانرا نیامرزد، و اگر کسی «غرور» خواند، «غین» را درپیش: و مفریبا (یعنی: نباید بفریید، نباید که بفریید، نکند بفریید، نکند که بفریید) شما را کارهای این جهانی و غر و مال این جهانی بر رحمت خدای تعالی، که نعمت این جهانی خشنودی نیست (صفحه ۶، ۸ از جلد اول) مثال دوم: **فلا يصدنك** پس باز نگرداندا ترا (= نباید باز گرداند ترا، نکند که باز گرداند ترا، نباید که باز گرداند ترا، نکند باز گرداند ترا) **عنها** از گرویدن به قیامت **من لا يؤمن بها** آنکس که نگرود بدان و **اتبع هويه** و دنم هوای خویش و خواست خود دارد (دئم ... داشتن: پیروی کردن) **فقردي** پس هلاک شوی تو، بازبازی از گرویدن بقیامت بگردانیدن ایشان مر ترا از گرویدن بدان. (صفحه ۴۹ جلد اول)

مثال سوم: (این مثال مطلب را به خوبی واضح میکند) **لكل امة جعلنا منسكا** و کردیم مر هر امتی را شریعتی هم **ناسكوه** که ایشان کار میکنند بدان شریعت، و نیز گفته اند «منسكا» عیدی دادیم هر امتی را که در آنجا خدا را پرستیدندی و اگر «منسكا» خوانی عبادتگاهی دادیم هر امتی را **فلا ينزعنك في الامر** پس داوری نکنند ابر تو (یعنی؛ نباید نزاع کنند با تو، نکند که نزاع کنند با تو...) ای محمد، در عید و قربان تو و در فرمانهایی که ترا فرموده ایم. و اگر «**فلا ينزعنك**»



خوانی، معنی آن باشد: او غلبه نکنند! ترا و بیرون نکنند! از دست تو کار، ای که نباید که ایشان مردار خوردن روا دارند و قربان روا ندارند و آنچه بدین مانند. (صفحه ۱۷۲ از جلد اول) بطوریکه مشهود است نه در متن آیات شریفه قرآن معنی دعائی وجود دارد، و نه در ترجمه و تفسیر آنها و سومین مثال نیز با تفسیری که پس از آن آمده موضوع را کاملاً روشن میکند.

همین موضوع وقتی پیش می‌آید که الف ماقبل آخر فعل قرار می‌گیرد و در بعضی از موارد مفهوم دعائی ندارد مانند موارد زیر: **فلا یحز نک قولهم** (خدا به پیغمبر می‌گوید) پس اندوه‌گین مگرداناد ترا (یعنی: نباید که اندوه‌گین بگرداند ترا - نکند که اندوه‌گین بگرداند ترا) گفتار ایشان .... **انا نعلم ما یسرون**، آنچه پنهان میدانند از دشمنی‌گی تو و ما یعلنون و آنچه آشکار میکنند از دروغ، از دروغ زن داشتن مرترا (صفحه ۶۵۴ جلد اول) مورد دیگر:

.... **فان الله یضل من یشاء** پس خدای تعالی فرو گذارد آنرا که او خواهد، تا گم بوده گردد و **یهدی من یشاء** و راه نماید آنرا که او خواهد توفیق دهد **فلا تذهب نفسک علیهم حسرات و هلاک** مشواد تن تو از دریغ خوردن (یعنی: نباید که هلاک شود، نکند که هلاک شود) بر آنکس که خدای تعالی ایشانرا راه نموده است و فرود گذاشتست تا گم بوده شده‌اند، و نیز گفته‌اند که غم آن کافران مخور و دریغ‌مخور بدانکه ایشان نمی‌گروند، و اگر (لا تذهب نفسک) خوانی آن باشد که خود را هلاک مکن از غم خوردن از بهر ایشان (صفحه ۶۰۹ از جلد اول) و نیز:

**ولا یصدنکم الشیطان هوشیار باشید تا دیو شما را از دین مسلمانی واز**

اقرار دادن بروز قیامت **انه لکم عدو مبین** نگرداناد که دیو مر شمارا دشمنی آشکار است (البته در اینجا «انه لکم عدو مبین» بدون جهت مقدم بر نگرداناد شده است) و در اینجا هم کاملاً واضح است که مفهوم دعائی در جمله نیست و همان «نکند

که دیو شما را از مسلمانی بگرداند» معنی می شود.

در اینجا این تذکر بيمورد نیست که در آغاز بعضی از مقدمه های کتب (بیشتر در آغاز کتابهای تئیکه بعد از دوران صفویه نوشته شده است) به ترکیب «مخفی نماناد» بر می خوریم که در آن مفهوم دعائی نیست و می توان حدس زد که «الف» ماقبل آخر این افعال نیز به همین مفهوم «نباید ، نباید که ، نکند ، نکند که» باشد. صفحه شصت و چهار ، سطر ۱۲ ، به احتمال بسیار قوی ، درشت (یا واضح) نوشتن «همی» قبل از استوار غلط چاپی است زیرا مصحح محترم میدانند که «استوار ندارند» فعل بسیط نیست .

آخر صفحه هشتاد و اول صفحه هشتاد و یک ، درباره صیغه متکلم مع الغیر برای ضمیر «من» و صیغه متکلم وحده برای ضمیر «ما» و صیغه متکلم وحده و متکلم مع الغیر برای ضمیر «من» در یک عبارت ، برای هر یک فقط یک شاهد ذکر شده است و بیاوردن نسخه واحد نمی توان آنها را دلیل این طرز استعمال دانست زیرا احتمال سهو کاتب زیاد است و نسخه دیگری هم نیست که با آن مقایسه کنیم و دیگر آنکه یک مثال برای اینگونه موارد کافی نیست مگر اینکه از متون دیگر در حاشیه مثالهایی آورده می شد (که نیاورده اند) . در مورد صیغه متکلم وحده و متکلم مع الغیر برای ضمیر «ما» در یک عبارت ، تمام امثله از زبان خداوند است و این بسیار جالب توجه است و محتاج دقت .

صفحه هشتاد و هفت ، اول صفحه ، ذیل عنوان (مر + مفعول بی واسطه +

را) این شواهد آمده است :

و اندر آن جهان عذاب سخت باشد مر آنکسی را که مر خدا را طاعت

ندارد (۳۶۱/۲)

که «مر» قبل از «آنکسی» مشخص شده است ، در صورتیکه «آنکسی»

مفعول بواسطه است نه مفعول بیواسطه و مفعول بیواسطه این جمله «خدای» است ،  
زیرا حرف «را» پس از آنکسی معنی «برای» می دهد.

مثال دیگر : بودند ایشان مر ما را پرستندگان (۱۱۷/۱)

در این مثال هم «ما» یا مفعول بواسطه است یا مضاف الیه پرستندگان  
و اصولاً فعل این جمله فعل متعدی نیست که مفعول بیواسطه بخواهد .  
همچنین است مثال سوم یعنی آخرین مثال :

مرور است آمد و شد شب و روز ، مرور است توانایی بر آوردن و بردن  
شب و روز (۲۰۱/۱)

بنابراین هیچ يك از مثالهای این قسمت درست نیست و باید شواهد دیگری  
پیدا کرد .

بخش پس از آن نیز همین گونه است ، یعنی مفعول بواسطه ها را ایشان  
مفعول بیواسطه فرض کرده اند :

**مر + مفعول بی واسطه :**

در یکی دو مورد - اگر خطای کاتب نباشد - مفعول بی واسطه با حرف  
«مر» ولی بی حرف «را» بکار رفته است :

و بنهیم ترازوی عدل ، یوم القیامة ، مر روز قیامت (۱۰۹/۱) (برای روز  
قیامت = مفعول بواسطه)

و نیز گفته اند : او ان یطغی ، پای از اندازه ز آن سوی نهد مر عقوبت ما  
(۵۸/۱) (در عقوبت ما)

در همین صفحه ذیل باب : مفعول بواسطه (متمم) ، بخش مفعول بواسطه  
(متمم) با دو حرف اضافه آمده است ، که باید همین بخش به دو قسمت تقسیم  
بشود ، زیرا که از نظر مطالعه دستوری اهمیت زیادی دارد . ولی همه مثالها

با هم مخلوط شده است و این فایده بدست نمی آید. برای اینکه مطلب بخوبی واضح شود، بنده این جسارت را می کند و بشرح آن می پردازد:

گاهی درنظم و نثر قدیم حرف اضافه ای قبل از مفعول بواسطه و حرف اضافه ای بعد از آن می آمده است که دومی را حرف اضافه تأکیدی می گویند، ولی درحقیقت حرف اضافه اصلی همان حرف اضافه دومی است، که برای معنی کردن جمله باید حرف اضافه قبل از مفعول بواسطه را حذف کرد و حرف اضافه پس از مفعول بواسطه را بجای آن قرار داد مثل این شعر معروف سعدی:

توانم آن که نیازم اندرون کسی حسود را چه کنم کاوز خود به رنج دراست  
که حرف اضافه قبل از «رنج» یعنی «به» باید حذف شود و بجای آن «در» یعنی حرف اضافه بعدی قرار گیرد تا معنی جمله بدست آید. این دسته را در اینجا دسته اول می نامیم

اما گاهی برای معنی کردن چنین جمله ای باید حرف اضافه پس از مفعول بواسطه را قبل از حرف اضافه پیش از مفعول بواسطه قرار داد و اگر حرف اضافه اولی را حذف کنیم یا جمله تغییر معنی می دهد و یا اصولاً غلط می شود. و این دسته را در اینجا دسته دوم می نامیم:

مثالهای دسته اول از آنچه در مقدمه تفسیر آمده است:

\* بر-بر :

پس چون آنگاه که بیامد آن موسی بتزدیک شعیب و بر و بر بگفت سرگذشت

خویش .... (۳۹۴/۱)

\* بزیر - اندر :

که گوسپندان آنرا اندر حظیره خویش به زیرپای اندر بسکوفته باشند

(۳۲۱/۲)

\* از زیر - اندر :

و از زیر ایشان اندر نیزبسترهای آتشین باشد (۵۲/۲)

\* از پس - اندر :

اینک از پس من اندر گوسپندان و شتران همی آرند (۳۱۱/۲)

\* به پیش - اندر :

آن روز قیامت مؤمنان مخلصانرا بینی از مردان و زنان، نور ایشان به پیش

ایشان اندر ... برصراط همی رود (۳۵۷/۲)

\* به - اندر :

و اندر آن بهشت تختهای بلند باشد به هوا اندر (۵۸۷/۲)

و غل ازو بردارند، او امسک . به غل اندر بازدار (۲۴/۲)

\* اندر - اندر :

اندر زیر کوشکها و درختان اندر جویهای می و شیر وانگین جاودان

همی رود (۴۰۹/۲)

اما دسته دوم: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

\* میان - اندر :

میان دو دمیدن اندر چهل سال روزگار باشد (۵۴۴/۲) (یعنی اندر میان

دو دمیدن)

و میان ایشان اندر داد کنید (۲۵۳/۲) (یعنی اندر میان ایشان)

زیرا که خدای عزوجل میان بندگان اندر حکم کرده است (۹۰/۲) (یعنی

اندر میان بندگان)

\* زیر - اندر :

و آن ماهی اندر آبست زیر آن اندر گاو است و زیر گاو اندر صخره

است ، و زیر صخره اندر ثری است . (۴۵۵/۲) (یعنی اندر زیر...)  
 اندر بوستانهایی فرو آرد که زیر کوشکهای آن و زیر درختان اندر می  
 و شیر وانگبین ... (۴۳۸/۲) (یعنی اندر زیر درختان)

در صفحه صدویک در بخش تکرار کلمه «باز» . باید گفت که در شواهد ذکر  
 شده ، تکرار کلمه «باز» نیست ، زیرا این دو از دو نوع مختلفند ، یکی قید است  
 و یکی پیشوند فعل و این را نمی توان تکرار گفت : مثالها از اینقرار است :

پس باز بجای خویش باز شود (۳۴۳/۲) (بر گردد)

پس باز بقصه لقمان باز گشت (۴۹۳/۱) (رجوع کرد)

پس باز موسی را باز یافتند (۴۷/۱) (پیدا کردند)

باز در آن زمین تان باز بریم (۶۲/۱) (بر گردانیم)

صفحه صد و هفت ، بدون هیچ شکی در بخش حذف حرف اضافه «به» این  
 غلط چاپی است که عنوان بخش را به صورت حذف حرف اضافه «با» در آورده  
 است .

صفحه صد و دوازده ، ذیل بخش چو = چون ، مغشوش است ، که آن را  
 عیناً نقل می کنم :

\* چو = چون :

این کلمه به هر سه صورت (کدام سه صورت ؟) بکار رفته است و صورت  
 مخفف آن - چو - نیز بسیار است :

الف - چو : که روزی از روزهای آن جهان چو هزار سال این جهان است

(۱۶۴/۱)

و نیز گفته اند چو خواست که بروی بگوید این قصه (۴۷/۱)

ب : «چو» و «چون» در یک عبارت :

بهری برپای چو مژگان ، و بهرنشسته چو موی سرو ابرو ، و بهر خفته  
 و گسترده چو موی سینه (۲/۱۳۳)  
 د ؟ : ار = اگر : (چرا بعد از «ب» ، «د» و چرا «ار» و اگر «در اینجا آمده است؟»  
 بترسم که تنگ شود دل من ار کار نکند زبان من و نتوانم که پیغامبری  
 بگزارم ... (۱/۳۰۱)

شاید در چاپ، حذف یا غلطی روی داده است که اولاً حالت‌های سه گانه  
 ذکر نشده است ، ثانیاً بعد از الف و ب ابجد بسروقت دال رفته اند و موضوعی  
 دیگر . و بنده البته به غلط نامه کتاب هم مراجعه کرده ام و چیزی نیافتم . این بود  
 یادداشت‌های بنده درباره مقدمه تفسیر قرآن مجید به تصحیح جناب دکتر متینی ،  
 توفیق ایشان را در نشر آثار ارزنده از پروردگار بزرگ خواهانم.

درهام ، انگلستان ، ۱۷ اسفند ۱۳۵۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی